



۱۲۰

۶

از شماره آینده نشریه با فصل "تولد يك پیغمبر" به همراه نویسنده کتاب "محمد"، به زندگی این مرد (یا بقول رودنسون: "این مرد نابغه") خواهیم پرداخت. ولی قبل از رسیدن به این فصل و فصل‌های بعدی کتاب که عمدتاً بزندگی پیغمبر اسلام اختصاص دارد، در همین جا لازمست به چند نکته اشاره کنیم که در طی این سلسله بررسی‌ها (شماره‌های ۲، ۴-۲ و ۵ اندیشه رهائی) کم و بیش به آنها توجه کرده‌ایم.

در شماره ۲ اندیشه رهائی، در مقدمه این سلسله مطالب (صفحات ۱۶۲-۱۵۴)، به يك مشکل عمده رودنسون اشاره کردیم و از جمله نوشتیم:

"ماکسیم رودنسون در کتاب "محمد" (و اصولاً در کلیه آثار خود)، شیوه برخورد ویژه‌ای دارد... ماکسیم رودنسون خود را دوست اعراب و مسلمانان می‌داند و در نتیجه، همواره می‌کوشد بنوعی بنویسد که احساسات مذهبی اعراب را جریحه‌دار نکند... قیل از اینکه پروی يك حقیقت علمی یا واقعیت تاریخی اشکست گذارد پیشاپیش از مسلمانان عذر می‌خواهد و تاکید می‌کند که قصد اهانت به اعتقادات مذهبی آنها را ندارد" (ص ۱۵۸).

در هماغجا، ضمن بررسی دلایل این "احتیاط پیش از حد" و نیز ضمن اشاره بقول خودش به نوعی تحول فلسفی در او در فاصله چاپ دوم و سوم کتاب "محمد" (۱۹۷۴-۱۹۶۷) علی‌رغم همه اینها نوشتیم: از آنجا که رودنسون يك محقق است، بنابراین،

"وقتی يك محقق پای بند به متد علمی تحقیق، بخواهد ابعاد مختلف يك شخصیت تاریخی/مذهبی مانند محمد را تصویر کند، هر قدر هم "بی غرض"، "دارای حسن نیت" و "محتاط" باشد، نمی‌تواند دروغ‌های بی پایه، افسانه‌های ساخته و پرداخته شده و خرافات را بعنوان حقایق علمی و وقایع تاریخی قبول کند. نمی‌تواند درباره يك دین، يك پیغمبر و پیشوایان يك دین و کتاب آسمانی آن تحقیق کند و در عین حال، با تماسی بی غرضی، انصاف، احتیاط و حسن نیت عالم، مطمئن باشد که به "اعتقادات" یا به باورهای بی پایه پیروان آن دین، "توهین" روا نداشته است" (ص ۱۵۹).

مشکل رودنسون مشکل واقعی يك محقق از نوع اوست، نه مشکل يك تحقیق علمی - "به فکر واداشته" شدن يك فرد "در مورد استمرار ایدئولوژی‌ها و جنبش‌هایی با پایه ایدئولوژیک" (همانجا، ص ۱۵۷) و تحول فلسفی در يك فرد، در مواردی می‌تواند به تضاد فلسفی منجر شود. رودنسون برای اینکه "دوست اعراب و مسلمین" جلوه کند، در يك عبارت، محمد را "مرد نابغه" می‌خواند ولی از آنجا که بهر حال يك محقق است نمی‌تواند به شقاوتها، به دروغ‌گوئی و شیرشک بازی، به مصلحت اندیشی، به بی پرسنپ بودن، به زن پارگی و شهوت پرستی بی حد و مرز و بیمارگونه، به قدرت طلبی، به کینه توزی و به ارضاء يك عمر تحقیرشدگی و غیره او انگشت نگذارد (۴۴) - نمی‌تواند محمد بسیار متفاوت پس از تسخیر قدرت را تصویر نکند. رودنسون، در يك عبارت، ولخرجی نشان می‌دهد تا بتواند در صفحات متعدد، آن امتیاز را پس بگیرد و این "مرد نابغه" را تا حد يك نیمه دیوانه تنزل دهد. در مقدمه این سلسله مقالات، در اندیشه رهائی شماره ۲، نوشتیم:

"... با اینحال، همین نویسنده، با تفکر و متدولوژی علمی، با بررسی تطبیقی اسناد و مدارک تاریخی کم و بیش معتبر موجود، درباره زندگی و شخصیت پیغمبر اسلام به قضاوت

می‌ششیند، وقتی که زندگی محمد را با توجه به توالی علل و مآول، قدم به قدم از کودکی ... تا جوانی به همراه فقر و محرومیت‌ها، درپردری‌ها و سرگردانی‌ها را دنبال می‌کند، وقتی که بعد از ازدواج با خدیجه، علی‌رغم پرخورداری از رفاه مادی، عقده‌های جنسی و روانی - از جمله "ابتر" بودن (۴۵) - او را تحلیل می‌کند، نمی‌تواند به این نتیجه نرسد که محمد در پشت ظاهری عاقل و ملایم و معتدل، مردی عصبی، تپ آلود، مضطرب، تحقیر شده، جاه طلب و بلندپرواز مخفی بوده است و این حالات روانی غالباً تا حد بحرانی‌های شدید عصبی - به مفهوم بالینی عبارت - پیش می‌رفته و در یک کلمه، اگر مبتلا به مرض صرع بودن محمد (به گفته برخی از شرح حال نویسان او) را هم باور نکنیم، لااقل از نظر روانی نامتعادل و بیمار بوده است" (صفحات ۱۶۱-۱۶۰).

درباره محمد همه چیز می‌توان گفت: در عین آمی بودن بسیار زیرک و باهوش بود، سیاست باز ماهر بود، فرصت طلب بود، پراگماتیست بود، قبل از ماکیاوول، ماکیاولیست بود، بیرحم و قبی‌القلب بود، قدرت پرست و بلندپرواز بود - بسیاری از صفات بد اعراب بدوی را داشت و بسیاری از صفات خوب آن مردان خشن ولی ساده بادیه را داشت - محمد همه چیز بود، "ذابغه" نبود - قدرت‌گیری محمد در عربستان، باوریکه در مباحث گذشته به اشاره دیده‌ایم و در شماره‌های آینده به تفصیل خواهیم دید، زائیده شرایطی بود که رودسون در فصل "معرفی یک سرزمین" (که در شماره ۵ و همین شماره اندیشه رهائی دنبال کرده‌ایم)، ارائه داده است - بر این شرایط مساعد اجتماعی باید شرایط منطقه و بویژه عامل زور را اضافه کرد - گفته‌ایم و تکرار کنیم که محمد عربستان را به همان شیوه‌ای مسلمان کرد که خمینی ایران را (۴۶) - قبلاً دیده‌ایم که بمحض مرگ محمد، هنوز جنازه او پروی زمین افتاده بود که مدعیان جانشینی‌اش بچان هم افتادند - اعراب تازه مسلمان و "با رغبت بچایب دین نجات بخش اسلام شتافته"، به ارتداد گراشیدند و سرتاسر عربستان پرشد از "اهل رده" و پیامبران متعدد - شورش و

"روح عصیان تقریباً در سراسر عربستان مجال جلوه یافت" - اختلافات مدعیان جانشینی پیغمبر بطور موقت کنار گذاشته شد - خطر بسیار شدید بود - اسلام داشت یکسره از دست میرفت - ابوبکر به خلافت انتخاب شد و اولین و مهمترین وظیفه خود را سرکوب وحشیانه این شورشها و عصیانها دانست - "مورخ" یا دقیقتر اینکه افسانه نویسی بنام عبدالحمین زرینکوب، در کتاب "بامداد اسلام" (۴۷) خود، ناخواسته، حقایقی در این زمینه را ارائه می‌دهد:

"... اما خلافت ابوبکر از اولین روزهای شروع مواجهه شد با ارتداد اعراب - ارتداد کسانی که ادای زکات را نوعی باج به مدینه تلقی می‌کردند و از به جا آوردن نماز و خاکساری و ستایشگری که در آن نسبت به الله و رسول می‌شد آبا داشتند و ظاهراً این دو را - زکات و نماز - را برای خویش نوعی ذلت و به هر حال هر دو را خلاف مقتضای مروت عربی خویش می‌شمردند - ظهور و قوت مدعیان نبوت هم که مخصوصاً از اواخر حیات پیغمبر عربستان را پر آشفته بود تکیه گاه این مرتدان شد - بعضی از این مرتدان نزد خلیفه پیغام فرستادند که نماز می‌خوانند اما زکات نمی‌دهند - بعضی دیگر گرد مدعیان نبوت فراز آمدند و از آئین محمد پیرون شدند - بدینگونه در فتنه اهل رده - که مدینه و خلافت را تهدید میکرد - هم دواعی دینی در کار بود هم اغراض سیاسی ... مقارن اوایل خلافت ابوبکر در شش جا این اهل رده در مقابل مدینه صف آرایی کردند از آن جمله در چهار جای کسانی که در راس مرتدان بودند خود دعوی نبوت داشتند... در جاهای دیگر هم اهل رده اگر چه برای اسلام مدعی تازه‌یی نتراشیدند لیکن از پرداخت زکات و از قبول کسانی که از مدینه جهت "جپایت" (۴۸) آن

فرستاده می‌شدند خودداری کردند\* سرکشی در برابر قدرت مدینه در واقع از اواخر عهد حیات پیغمبر شروع شده بود لیکن با وفات پیغمبر این روح عصیان تقریباً در سراسر عربستان مجال جلوه یافت\* بدین‌گونه ابوبکر در آغاز خلافت از همه سوی با فتنه و عصیان مواجه شد\* بسیاری از مسلمانان در آن روزها نگرانی و نومییدی خود را نشان می‌دادند... خشوفتی که ابوبکر در دفع فتنه، اهل رده نشان داد اعراب را متوجه کرد که اسلام دیگر راه بازگشت به عهد جاهلی را بر آنها بسته است" (۴۹) -

آنچه در صفحات قبل در مورد مسلمان شدن مردم عربستان گفته شد، در مورد مردم سایر کشورهای که به "استقبال دین نجات بخش اسلام شتافتند" نیز صادق است\* در شماره ۴ - ۲ اندیشه رهائی، بعنوان نمونه، به اختصار دیده‌ایم که ایران تحت چه شرایطی و چگونه اسلامی شد\* علاوه بر نکات اشاره شده در این سلسله مباحث یعنی شرایط اجتماعی/جهانی، عامل زور و سرکوب، مردم سرزمین‌های اشغال شده توسط اعراب با يك مشکل اضافی نیز مواجه بوده‌اند: جبر اقتصادی - جزیه (۵۰) -، باری که برای اکثریت قریب به اتفاق مردم این متصرفات اسلامی - مردم فقیر و محروم -، طاقت فرسا و تحمل‌ناپذیر بود و مسلمان شدن و یا به "استقبال دین نجات بخش اسلام شتافتن" تنها راه نجات از آن -

برگردیم به "نبوغ" محمد یا به "نبوغ" خلفا و فراماندهان نظامی اسلام\* علاوه بر آنچه در اینجا و نیز در مباحث گذشته گفته‌ایم، در تائید و تاکید مجدد بر آنها، در پایان، نکته‌ای از گریشمن را نقل می‌کنیم\* وقتی از پیروزی‌های اعراب بر ایران و بر سایر کشورها صحبت می‌کند، بدرستی چنین می‌نویسد:

"اعراب پیروزی‌های خود را مدیون برتری سیاسی و شیوع استثنائی فرماندهان نظامی‌شان نمی‌ستند، به جهان امروز - در آسیا یا در اروپا و یا در آفریقا - مدیون‌اند، به جهانی که بخاطر جنگها ((ی مستمر)) از رمق افتاده بود، به جهانی که بدلیل نبردهای داخلی اجتماعی و مذهبی از درون منفجر شده بود، به جهانی فائق در مقابله با دشمنی یکپارچه، با انگیزه، فئاتیزه و مضمم که ((بدلایل فوق)) پیشاپیش ((اسباب)) پیروزی را در اختیار داشت" (۵۱) -

### توضیحات

۱ - هلال حاصلخیز (Croissant fertile) به منطقه‌ای در آسیای باختری اطلاق می‌شد که نوار پارسیکی از شرق دریای مدیترانه (اسرائیل کنونی و لبنان) را در بر می‌گرفت، بطرف شمال (سوریه) گسترش می‌یافت، سپس بسوی جنوب شرقی (جلگه‌های دجله و فرات در عراق) کشانده می‌شد تا سرانجام به خلیج فارس بپیوندد. این نامگذاری خصوصاً تاریخی، اشاره دارد به امپراطوریهای قدرتمند بابلی، آشوری و فنیقی -

۲ - در اینجا منظور از "بین‌النهرین" مفهوم واقعی آن یعنی جلگه‌های واقع بین رود فرات و رود دجله است (و نه آنچه در صفحات قبیل از قول گزنفون درباره مصر آمده بود). در اینجا، در حد اشاره لازم به تذکر است که در قدیم، "بین‌النهرین"، گسترده‌ای بسیار وسیع‌تر از مفهوم کنونی آنرا در بر می‌گرفت -

۳ - همانطوریکه در شماره ۵ اندیشه رهائی (ص ۲۹۸) آمده است یکجانشین را در مقابل Sédentaire قرار داده‌ایم -

۴ - پراشتها همه جا از طرف ما اضافه شده است، مگر این که خلاف آن تذکر داده شود -

۵ \* - امرؤ القیس (Imrou L - Qays)، شاعر معروف عرب در معلقات ((معلقات جمع معلته است - محمد معین در فرهنگ خود در باره

معلقه چنین می‌نویسد: "هریک از هفت قصیده مهمی که در عهد جاهلیت بخانه کعبه آویخته بودند" (جلد سوم، ص ۲۲۳۸) قیس در لغت بمعنای ظالم و امرؤ القیس یعنی مرد ظالم پدر امرؤ القیس بدست افراد قبیله‌اش به قتل رسید و او وارث ریاست قبیله شد. اما وقتی که افراد قبیله سعی در کشتن او کردند پا به فرار گذاشت. علی‌رغم اطلاع از مظالم پدرش، مصمم به بازگشت، گرفتن انتقام و باز پس گرفتن قدرت شد. هنگام بازگشت بدست راهزنانی که در تعقیبش بودند، به قتل رسید.

۶ - قیلا (در شماره ۴ - ۳ "اندیشه رهائی") دیده‌ایم که از یکطرف بدلیل قدرت گرفتن محمد و از طرف دیگر، بخاطر افول اقتدار ساسانیان، رهبر اعراب حیره (دست نشانده ساسانیان)، فرصت طلبانه اسلام آورد و باز در همانجا دیده‌ایم که حمله به ایران در زمان محمد آغاز شده بود ولی مرگ او در سال ۶۳۲، بدلیل مختلف - از جمله اختلاف بر سر جانشینی پیغمبر، به "ارتداد" کشیده شدن و به "دوران جاهلیت" تمایل پیدا کردن تعداد کثیری از قبایل عربستان، شورش‌ها و عصیان‌های مردم تقریباً سراسر عربستان علیه دین جدید و از اینجا، لزوم سرکوب این شورش‌ها و عصیان‌ها و دوباره "بدامان اسلام" برگرداندن مردم عربستان (در زمان ابوبکر) و بالاخره ارجحیت تسخیر سوریه -، مسئله حمله به ایران را مدتی به تاخیر انداخت. در حملات اعراب به ایران در زمان عمر، قبایل عرب ساکن حیره، دست نشاندگان پادشاهان ساسانی، باز بطوریکه در همانجا دیده‌ایم (از جمله در صفحات ۲۷۵ و ۲۹۰) نقش مهمی در پیروزی اعراب داشته‌اند.

۷ - وهرام (Vahram) تلفظ پهلوی بهرام است. منظور بهرام مشهور به بهرام گور پانزدهمین پادشاه ساسانی است که در سال ۴۲۱ میلادی به تخت سلطنت جلوس کرد. محمد معین در فرهنگ خود درباره او چنین می‌نویسد:

"وی در دربار منور از پادشاهان عرب تربیت شد و بطوریکه مشهور است تاج سلطنت را از میان دو شیر ریود. این پادشاه تمامی ارمنستان را ضمیمه ایران ساخت و در ممالک تابعه آزادی مذهب داد" (جلد پنجم، ص ۳۰۲).

۸ - Phylarque، حاکم انصابی یک منطقه. یک لقب اشرافی.

۹ - Patrice ، يك لقب اشرافی و مادام‌العمر - پاتریس‌ها بعد از امپراطور، در ردیف اول امپراطوری قرار داشتند -

۱۰ - بیزانسی‌ها مسیحی، ارتودوکس بودند و مسیحیان منوقریست (حیثی‌ها و غسانیان) را مرتد می‌دانستند و مسیحیان نستوری (مسیحیان ایران و حیره - لخمیان - یا کلیسای سوریه شرقی) را کافر می‌شمردند. مسیحیان اخیرالذکر (منوقریست‌ها و نستوریان) همین اعتقاد را در مورد یکدیگر و درباره مسیحیان ارتودوکس داشتند. دو امپراطوری بزرگ آن ایام، ایران (زرتشتی) و روم شرقی (مسیحی ارتودوکس)، هم بخاطر اینکه سدی در مقابل قلمرو خود از دسترس بلافاصله رقیب ایجاد کنند، هم بدلیل کسب پرتری در اقتصاد جهانی (جهان آسروز)، با اعرابی که دارای دین و مذهب متفاوتی بودند، علیه دشمن اصلی خود، متحد می‌شدند. البته ساسانیان غالباً منافع سیاسی و اقتصادی را بر ملاحظات ایدئولوژیک رجحان می‌دادند ولی امپراطوران بیزانس، همانطوریکه اشاره کرده‌ایم، مسیحیان غیر ارتودوکس را کافر و مرتد می‌شمردند و صدور مسیحیت به سراسر جهان را از اهداف اولیه خود می‌شمردند، با اینهمه با مرتدان - غسانیان منوقریست - به اجبار متحد می‌شدند و از آنها یاری می‌گرفتند. این کمندی یعنی قربانی کردن ایدئولوژی (آتهم يك ایدئولوژی بمثابة علت وجودی) در پای قدرت سیاسی، بتوعی یادآور کمندی رژیم خمینی است که برای صدور انقلاب اسلامی به سراسر جهان، از اسرائیل، "رژیم اشغالگر قدس، قبیله مسلمین" و "دشمن اسلام" یاری می‌گیرد -

۱۱ \* - جابییا (Jabiya) - یکی از دهکده‌های جولان نزدیک قنیطره - این نام همچنین بروی یکی از دروازه‌های شهر قدیمی دمشق گذاشته شده بود (دروازه جابییه) و این دروازه اکنون در وسط شهر دمشق قرار دارد -

۱۲ - Jilliq

۱۳ - المنذر یا منذر پادشاه غسانیان یا منذر پادشاه لخمیان، اشاره شده در صفحات قبل، اشتباه نشود -

۱۴ \* - الرصافه، منطقه‌ای واقع در نزدیک شهر رقه، در شمال شرقی سوریه - هارون الرشید در این منطقه قصری بهمین نام بنا نهاد و از آن بعنوان قصر تاپستانی خود استفاده می‌کرد - این قصر هنوز پایرجاست و



در معرض تماشای بازدید کنندگان -

۱۵ - این نظر البته نادرست نیست ولی غیر جامع و شاکامل است - آنچه بیژانسی‌ها می‌خواستند ("نشر مسیحیت"، تازه فقط نشر مذهب کاتولیک) یک چیز است، و آنچه سیاست (یا اقتصاد) به ایدئولوژی تحمیل می‌کرد (و می‌کند) یک چیز دیگر - قبلا دیده‌ایم که بیژانسی‌ها فقط بخاطر هدف سیاسی، با عثمانیان متحد شدند چرا که باز در همانجا دیده‌ایم کاتولیک‌ها (بیژانسی‌ها) و متوفزیست‌ها (عثمانیان) یکدیگر را کافر و ملحد و مرتد می‌شمردند و این تحمیل سیاست (یا اقتصاد) بر ایدئولوژی را همانطوریکه قبلا اشاره کرده‌ایم مثلا در رابطه رژیم اسلامی خمینی با اسرائیل نیز مشاهده می‌کنیم - مثال دیگری که رودنسون در سطور بعد ارائه می‌دهد (در مورد حبشه)، یا توجه به آنچه گذشت هم شاکامل و هم مغایر با بحث خود اوست - قبلا دیده‌ایم - و رودنسون نیز بنوعی به آن اشاره دارد -، حبشی‌ها نیز متوفزیست بودند و این برای بیژانسی‌ها، از نقطه نظر ایدئولوژیک - نه سیاسی -، یک گناه کبیره و نابخشودنی بود - تنها چیزی که می‌تواند این "گناه کبیره" و این نوع "گناهان کبیره" را توجیه کند، پیشبرد اهداف مشخص سیاسی یا اقتصادی است -

Axoum - ۱۶

۱۷ \* - مصوع نام یکی از بنادر دریای سرخ در اریتره است - این بندر در شمال شرقی پایتخت کنونی اریتره، سمره، واقع شده است - اهمیت استراتژیک آن بخاطر مشرف بودن به تنگه باب المندب است -

Nagashi - ۱۸

۱۹ - آریائی (Arien) با آریائی Aryen - قوم آریا که در ایران و هند زندگی می‌کرد - اشتباه نشود - در عربی Arien را "اریوسی" می‌نویسند (نگاه کنید به المنهل، فرهنگ فرانسه - عربی، چاپ بیروت، ص ۶۷) - آریانیسم (Arianisme - در عربی اریوسی) یکی از مذاهب مسیحیت بود که توسط کشیش آریوس (Arius)، ۲۲۲-۲۸۰ میلادی، بنا نهاده شد و منکر الوهیت مسیح بود - این مذهب توسط کنسلی نیسه در ۳۲۵ میلادی و سپس در کنسلی قسطنطنیه در ۳۸۱ محکوم شد و در کنسلی اول بود که کشیش آریوس بعنوان ارتداد به

مرگ محکوم گردید (مراجعه کنید به اشدیشه رهائی، شماره اول، ص ۲۱۱).

با این که برخی از امپراطوران بیزانس مانند کنستانس دوم (۲۴۰-۲۱۷)، والنس (۳۷۸-۳۶۴) و التیجین دوم (۳۹۲-۳۷۱) از آریائیسیم حمایت کردند، با اینکه بنظر می‌رسد که در کنسلی‌های سیرمیوم (۵۹-۳۵۷) و ریمییتی (۳۵۹)، آریائیسیم پیروز شده است، با اینکه این مذهب در سرزمین گُل (Gaul) و در متصرفات بربرها حاکمیت داشت با اینکه، اکثریت قریب به اتفاق امپراطوران بیزانس با آن بمبارزه برخاستند و در سرکوب طرفداران آن کوشیدند. بالاخره آریائیسیم در قرن ششم میلادی ناپدید شد و مسیحیت ارتودکس (کاتولیسیم) در همه جا حاکم گردید.

در همین جا اضافه کنیم، همانطوریکه در صفحات قبل پویژه در ژیرنویس شماره ۱۵ (در رابطه با "نشر مسیحیت") گفته‌ایم، نکته‌ای را که رودنسون، در اینجا، در متن، به آن می‌پردازد، در تأیید نظر ماست. کنستانس نه طرفدار مسیحیت ارتودوکس بلکه حامی آریائیسیم بود و در همین رابطه نیز تئوفیل را به عربستان جنوبی فرستاد. کنستانس، مانند یکی دو امپراطور دیگر، استثناهائی هستند در میان خیل امپراطوران روم شرقی که حامی مذهب رسمی، ارتودکس، بودند و دشمن هرگوشه "انحراف" از آن.

۲۰ - Abkarib As'ad

۲۱ \* - ذوریدان (Dhou Raydan) ، نام قدیمی ظفار و عمان

۲۲ - پراشتر از متن اصلی است.

۲۳ - Youssouf Ass'ar

۲۴ - Yath'ar

۲۵ - Procope (تولد اواخر قرن پنجم میلادی در فلسطین، مرگ حوالی سال ۵۶۲ در قسطنطنیه) - منشی بلیزور، امپراطور روم و مورخ زمان ژوستینین - از او آثار تاریخی چندی باقی مانده است از جمله "کتاب جنگها" که در آن، حیات مادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خود را ترسیم می‌کند.

۲۶ - Cosmas معروف به Indicopleustes (کسی که بطرف سرزمین‌های هند سفر کرده است)، تاجر مصری (توضیح از فهرست "محمد"، اثر رودنسون، ص ۲۶۰) در پاره کوسماس در شماره‌های گذشته اندیشه‌های، در همین سلسله مطالب، نیز سخن رفته است.

۲۷ - Al Ash'ar

۲۸ \* - مَحَا (Mokha) شهر کوچک بندری واقع در یمن شمالی کنونی. این شهر مشرف به باب المندب است. از این شهر قهوه یمنی صادر می‌شود که بهمین نام مشهور است. شهری به‌همین نام در عربستان نیز وجود دارد و دلیل این نامگذاری یکسان، پستار می‌رسد این باشد که مردم این شهر به عربستان جنوبی رفته بودند و پیا پیا بالعکس، از عربستان جنوبی به عربستان آمده‌اند.

۲۹ - همانطوریکه در صفحات قبل توضیح داده شد، نجاشی، لقب پادشاهان حبشه بود.

۳۰ - Soumyafa'

۳۱ \* - معد (Ma'add) نام یکی از قبائل عرب عدنانی است که ساکن عراق کنونی بوده‌اند. عده‌ای از افراد این قبیله در سراسر حجاز علیه ابرهه جنگیده‌اند.

۳۲ - ترجمه کامل این "سوره کنایه آمیز" یا افسانه - در بهترین حالت - فرصت طلبانه (این افسانه گویا در زمان محمد در عربستان رواج داشت و محمد فرصت طلبانه از آن بهره‌برداری و بعنوان "التفات عطا کردن خدا به قریش" به مردم قالب کرد) چنین است:

"آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار توبه اصحاب فیل (۲) آیا نگردانید مگر ایشان را در تباهی (۲) و فرستاد برای ایشان نوعی پرنده فوج فوج (۴) که می‌افداخت ایشان را بسنگی از سجیل (۵) پس گردانید ایشان را چون برگ خورده شده" (قرآن، چاپ کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۸، ص ۵۶۶).

۳۳ - حزب (Parti) نه بمفهوم امروزی آن بلکه بمعنای گروه، دسته

است. بهمان معنایی که در قرآن بعنوان "احزاب" (پویژه در سوره "الاحزاب") از آن صحبت می‌شود.

۲۴ - در این زمینه مراجعه شود به اندیشه رهائی، شماره ۴ - ۳، زیرنویس شماره ۹، ص ۲۸۴. در همین جا لازم به تذکر است که در سطر ۴ آن زیرنویس، تاریخ ۵۷۹ (نه آنطوری که چاپ شده: ۷۵۹) میلادی درست است که متأسفانه در غلط نامه‌های بعدی تصحیح نشده بود.

۳۵ - Les Ptolémée، بطلمیوسیان یا سلسله بطالمه، ۱۵ تن از افراد این سلسله که در بین سالهای ۳۲۳ تا ۳۰ قبل از میلاد، در مصر سلطنت کرده‌اند.

۳۶ - بلسان (Balsmier یا Baumier) درختچه‌ایست دارای ماده صمغی. درباره مشخصات و اشتقاقیات این گیاه مراجعه کنید به فرهنگ معین، جلد اول، ص ۵۶۷.

۳۷ - Palmyre "شهری مشهور در پراشام که آثرا تدمر(شهر نخل) نامند و اکنون دهکده‌ای ویران در سوریه است" (همانجا، همان جلد، ص ۳۲۸).

۳۸ - Edesse "شامی که یونانیان بشهر "الربا" داده بودند و امروز آثرا "اورفا" نامند و آن شهر قدیم و پر ثروتی بود در بین‌النهرین شمالی" (همانجا، همان جلد، ص ۱۰۹).

۳۹ - Wâdi L - Qora

۴۰ \* - عکاظ (Akâz)، نام بازار مشهوری بود در نزدیکی مکه، انواع و اقسام دادوستدها و انواع و اقسام میادله کالاها در آن انجام می‌شد. اما شهرت خاص این بازار، بخاطر شعرهایی بود که توسط مشهورترین شعرای دوره‌های قبل از اسلام در آن قرائت می‌شد. در این بازار مسابقات شعر خوانی (از پر خواندن شعرهای شاعران معروف) نیز رواج داشت. النابغه الذبیانی، ظرفه بن العبد، حسان ابن ثابت، الخفساء، امرؤ القیس، عنتر بن شداد، از مشهورترین شاعران عربی هستند که در این بازار شعر می‌خواندند.

۴۱ - Religions universalistes ، ادیان عام گرا یا عموم گرا  
یا جهانی گرا ادیانی هستند که بجای يك قبیله، يك قوم، يك نژاد،  
يك سرزمین خاص، عموم افراد بدون توجه به زبان، نژاد، سرزمین،  
رنگ پوست و غیره را در برمی گیرند. این ادیان علی رغم عام بودن،  
خاص و علی رغم عمومی بودن، فردی‌اشد. رابطه فرد مومن با خدای خود،  
يك رابطه فردی و وحدت جویانه است. از برجسته‌ترین نمونه‌های ادیان  
عام گرا، مسیحیت (از قرن چهارم میلادی به بعد، زمانی که دگم‌های آن  
بطور قطعی تدوین یافت) و اسلام را می‌توان نام برد.

۴۲ - بطوریکه در شماره‌های گذشته اندیشه رهائی اشاره کرده‌ایم، آنچه  
در قرآن نیز درباره مسیحیت و یهودیت می‌آید تحت تاثیر همین امر،  
اطلاعاتی دست چندم است و از شناخت نازل محمد از این ادیان حکایت  
دارد.

۴۳ - توجه کنید این بحث مربوط به قبل از تولد محمد و پیدایش  
اسلام است. ما در شماره ۵ اندیشه رهائی (بویژه در ضمیمه شماره ۲  
تحت عنوان "اشاره‌ای گذرا به تحول چند تا پرستی به یکتاپرستی و  
انعکاسات ایدئولوژی یکتاپرستی و واحدگرایی در عرصه اجتماعی و  
سیاسی")، ضمن توجه و تذکر به نفوذ ادیان مسیحی، یهودی و زرتشتی،  
قبل از ظهور اسلام، در عربستان، درباره این افسانه یا "نوآوری" محمد  
در زمینه "یکتاپرستی" سخن گفته‌ایم.

۴۴ - کسانی که زندگی محمد و يك فرد مذهبی/سیاسی زمان ما، خمینی  
را دنبال کنند، علی‌رغم پاره‌ای تفاوتها نمی‌توانند از شباهت‌های بسیار  
این دو، در شگفت نمانند. بسیاری از خصایلی که در فوق درباره محمد  
شمرده شد و یا در سطور زیر شمرده خواهد شد، در مورد خمینی هم  
صادق است. خمینی (البته با دیدی کلا مغایر با نقطه نظر ما) غیر  
مستقیم خود را بارها با محمد مقایسه کرده است و این مقایسه، از جهات  
بسیار نادرست نیست. در مورد "نبوغ" محمد نیز می‌توان به فردی کم  
و بیش شبیه او در زمان ما، به خمینی، مراجعه کرد و بطور خلاصه  
گفت، محمد همانقدر "تابعه" بود که خمینی و یا بالعکس.

۴۵ - درباره "ابتر" بودن محمد مراجعه کنید به زیرنویس صفحات  
۱۶۱ - ۱۶۰، اندیشه رهائی، شماره ۲.

۴۶ - در این زمینه در شماره‌های گذشته بدفعات سخن گفته‌ایم. از جمله مراجعه کنید به اندیشه رهائی، شماره ۴ - ۳، صفحات ۲۷۰ - ۲۶۹.

۴۷ - درباره زرین کوب و کتاب "پامداد اسلام" او در مباحث قبلی بارها سخن گفته‌ایم. از جمله مراجعه کنید به یادداشت شماره ۲۱، صفحات ۲۹۰ - ۲۸۸، اندیشه رهائی، شماره ۴ - ۳.

۴۸ - چپ‌پایت: "باچ گرفتن، خراج ستدن" (فرهنگ معین).

۴۹ - "پامداد اسلام"، تالیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر، چاپ پنجم، صفحات ۷۳ - ۷۱.

۵۰ - "جزیه (اصطلاح فقهی) عبارت از خراج روم است و مقدرات مالی است که ((پیغمبر یا خلیفه یا)) امام مسلمین از سران کفار دریافت می‌دارد (از کشاف، جلد اول، ص ۲۹۴ - از شرح لمعه، جلد اول، ص ۱۸۷) در "معتقد الامامیه" آمده است:

"و جزیت آن باشد که ایشان هر سال بدهند. آنچه امام بر سر ایشان یا بر زمین‌های ایشان وضع کرده باشد، بر حسب آنچه مصلحت دیده باشد... و چون اسلام آرند و سال برگشته باشد جزیت از ایشان بیفتد و جزیت را بر انصار مسلمانان صرف کنند... و چون بشراط جزیت قیام کنند و آن آنستکه با مسلمانان کفر ظاهر نگردانند، و محرمات را تناول نکنند، و مسلمانان را دشنام ندهند، و بر مسلمانان کسی را یاری نکنند و کلیسا و کنشت نسازند، لازم باشد یاری کردن ایشان را. و اگر تمرد آرند واجب بود قتال ایشان و غنیمت گیرند از هر که مخالف اسلام است... و امام را باشد بیش از قسمت غنیمت، اختیار کند آنچه خواهد و کس را بر وی اعتراض نباشد... و اگر پیش از فتح اسیری گیرند واجب بود کشتن وی و اگر بعد از فتح باشد، امام مخیر بود میان آنکه رها کند یا بازفروشد یا ببندگی گیرد... (بمنقل از "فرهنگ معارف اسلامی"، جلد دوم، صفحات ۱۸۰ - ۱۷۹)."

- ۵۱

L'Iran, des origines a L'islam, Roman Ghirshaman, Albin Michel, P.342.

